

دموکراسی ناتمام، صلح ناپایدار

درنگی در چیستی دموکراسی همساز با صلح پایدار



مسعود پدram

اشاره

با سپری شدن دوره‌ی انقلاب و سال‌های جنگ در ایران، بخش مهمی از جامعه‌ی مدنی و افراد و جریان‌های متعددی در جامعه‌ی سیاسی طی شدن فرایند دموکراسی را به لحاظ دورانی راهگشا و راهبردی یافتند. از منظر اجتماعی هم بخش عمده‌ای از طبقه‌ی متوسط نقش حاملان خواست دموکراسی را به عهده گرفتند. اما با تجربیاتی که از دوره‌ی مشروطه تا به حال در جریان دموکراسی خواهی برجای مانده است، به نظر می‌رسد نگاه متعارف رهبران و روشنفکران به دموکراسی، در کنار خشونت رسوب کرده در فرهنگ سیاسی، نمی‌تواند جامعه را به آرامش و صلحی درآمیخته با دموکراسی برساند. در این جا پرسشی مهم مطرح می‌شود که بی‌درنگ پرسش دیگری را به ذهن می‌آورد: چرا چشم‌انداز موجود دموکراسی برای جامعه‌ی سیاسی و فشر روشنفکر با منازعه و خشونت همساز است؟ اگر چنین باشد چشم‌انداز بدیل چیست؟

مقدمه

پیش از انقلاب، در برابر این پرسش که جامعه‌ی ایران در دوره‌ی پس از پیروزی انقلاب چگونه جامعه‌ای خواهد بود، می‌شد تصور کرد که با توجه به واژه‌ی کانونی برادری اسلامی در گفتمان انقلابی در ایران، در میان پاسخ‌های ممکن، این پاسخ هم مطرح بود که پس از پیروزی، شاهد یک جامعه‌ی انقلابی خواهیم بود که در آن یک زیست جمعی در پرتو صلح جریان دارد. مفهوم برادری در فرهنگ اسلامی همواره واجد معنایی بوده که با صلح، نزدیکی و سازگاری داشته است. بنابراین تصور جامعه‌ای که افرادش خواهان مناسبات خواهرانه/ برادرانه هستند و این مناسبات با پیروزی انقلاب محقق می‌شود، چندان دور از ذهن نبود. با گذشت زمان و با توجه به درکی که به لحاظ نظری و تجربی، از انقلاب و ویژگی‌های آن حاصل آمده است، کمتر دانشجویی در ایران می‌تواند انقلاب را از خشونت و منازعه‌ی طردکننده جدا کند. هر چند انقلابی‌ها بر مفهوم برادری تکیه کنند، یکی از مشکلاتی که بر سر راه صلح در انقلاب وجود دارد این است که این برادری با مرزهای ایدئولوژیک معنا پیدا می‌کند و هویت‌هایی که خارج از این مرز قرار می‌گیرند دیگری (غیرخودی) محسوب می‌شوند و از دایره‌ی برادری خارج و طرد می‌شوند. حتی اگر این هویت‌ها مدعی مسلمانی و اعتقاد به قرآن و به‌جا آوردن واجبات باشند، در صورتی که با ایدئولوژی غالب هماهنگ نباشند، طرد و حذف می‌شوند. در گفتمان انقلابی معمولاً برای فرد یا گروهی که دیگری محسوب می‌شود تساهل و رواداری وجود ندارد. با وجود این باید توجه داشت که در جامعه‌ی ایران خشونت و طرد و حذف با انقلاب ۱۳۵۷ آغاز نشد. به بیان دقیق‌تر، مواجهه‌ی دولت و ملت در دهه‌ی ۱۳۵۰ در بستر یک فرهنگ سیاسی که حامل منازعه، خشونت، و بی‌اعتمادی است منجر به انقلاب و انقلاب هم منجر به بازتولید فزاینده‌ی خشونت شد.

اکنون در این نوشتار پاسخ این پرسش مورد بحث و تحلیل قرار می‌گیرد: آیا برای آینده‌ی جامعه‌ی پس‌انقلابی ایران امکانی برای دستیابی به یک زیست جمعی صلح‌آمیز وجود دارد؟ زیستی که در آن برخی از افراد به انحای مختلف، غیرخودی به حساب نیایند و به طرق آشکار و پنهان، طرد یا حذف نشوند؟

انقلاب و دموکراسی

طرد و حذف شدن در جوامع امروزی حکایت از ضعف یا نبود دموکراسی واقعی دارد. این نکته ذهن ما را به سمت طرحی که کانت در مورد صلح درانداخت می‌برد. از هنگامی که نظریه‌ی صلح پایدار کانت در مطالعات صلح مورد توجه قرار گرفت، این نکته همچنان بارزتر شد که از مهمترین شروط صلح‌آمیز شدن روابط میان افراد و گروه‌های درون یک جامعه (Kant, 1996 : 350-352) و مناسبات میان یک جامعه با جوامع دیگر، همانا وجود دموکراسی است. آیا می‌توان خواست دموکراسی را در تعیین مسیر جامعه‌ی پس‌انقلابی ایران آن چنان مؤثر دید که بتواند دست‌کم جامعه‌ی سیاسی را با صلح‌خواهی همراه کند؟

بی‌تردید، در دنیای مدرن، ایجاد یک نظام دموکراتیک به معنای سامان‌دهی به خواست آزادی است. در میان شعارهای اصلی انقلاب ایران، آزادی نیز به‌عنوان یک خواست واقعی در پاسخ به استبداد شاهی، ظهوری پررنگ داشت. شاید به این دلیل می‌توان گفت که این انقلاب از طریق خواست آزادی می‌توانست راهی برای استقرار دموکراسی بگشاید. باید توجه داشت که گفتمان انقلاب حاوی آزادی، به معنای آزاد شدن از بند سرکوب و استبداد بود و برای توجه جدی به دموکراسی، به‌گونه‌ای که ضرورت تحقق و طراحی سازوکار آن به عنوان یک هدف اصلی در نظر آید، مجالی نبود. در دوره‌ی اقتدارگرایی پهلوی نه تنها رویه‌های دموکراتیک به صورت حذقلی و عمدتاً صوری بود، بلکه در میان روشنفکران در آن دوره، در برابر

حجم ادبیات ضد استبدادی و ضد امرپالیستی اثری از مباحث راهگشا و عملی برای برپایی دموکراسی در ایران وجود نداشت. پس از انقلاب، در دوره اول استقرار حکومت انقلابی، نقدهایی که اغلب سلبی بود، همچون نامه‌ی سرگشاده‌ی مصطفی رحیمی به آیت‌الله خمینی (رحیمی، ۱۳۵۷)، در قالب نگرانی نسبت به از میان رفتن آزادی به بیان آمد، و گاه پیشنهادهایی ایجابی، اما کلی، مثل نظر بازرگان در مورد نهادن نام "جمهوری دموکراتیک اسلامی" بر جمهوری جدید مطرح شد (بازرگان، ۱۳۵۷). از این رو، جای تعجب نیست که در گفتمان انقلابی ایران خواست آزادی در بهترین وضع به حضور انبوه جمعیت در فضاهایی چون گردهم‌آیی‌های گسترده و تظاهرات بزرگ تبدیل شد و نام دموکراسی یافت. در عمل می‌توان این دموکراسی انبوه مردم را با دموکراسی توده‌گرا (پوپولیستی) مقایسه کرد. این دموکراسی توده‌گرا معمولاً مبتنی است بر رابطه‌ی بی‌واسطه و خارج از نهادهای حکومتی میان رهبر یا رهبران با توده‌ی مردم. در این نوع رابطه، برآوردن آرزوها و خواست‌های توده‌ی مردم به صورت اصلی‌ترین وظیفه‌ی حکومت اعلام می‌شود. این وضع باعث می‌شود تا "سیاست‌مداران توده‌گرا به مردم متوسل شوند و مدعایشان این است که درحالی که همه‌ی نهادهای حکومتی واسط غیرقابل اعتماد است، آنها عمیق‌ترین امیدها و ترس‌های مردم را بیان و اعلام خواهند کرد" (Heywood, 2000: 178). این نوع دموکراسی برای رهایی توده‌ها مسیری مخالف دموکراسی سیاسی را طی می‌کند (Canovan, 2001: 674). بر طبق این دیدگاه، در این دموکراسی توده‌وار که رهایی مردم در صدر شعارها قرار دارد، نوعی سلطه شکل می‌گیرد که از جانب اکثریتی وابسته به سنت‌های گذشته و معمولاً تحت یک رهبری کاریزمایی اعمال می‌شود (Ibid.). ادامه‌ی چنین فرایندی، دموکراسی جمعیت انبوه جمهوری خواه را یا به‌سوی اقتدارگرایی یا تمامیت‌خواهی می‌کشاند. با در نظر داشتن این دیدگاه، در بررسی تحولات سیاسی پس از انقلاب، می‌توان دریافت که چرا به جز در انتخاب اولین رئیس‌جمهور، که رقابتی محدود میان گروه‌های حامی جمهوری‌یتی با صفت اسلامی در گرفت، تا اواسط دهه‌ی دوم پس از انقلاب، امکان رقابتی جدی و آزادی در انتخاب رئیس‌جمهور به وجود نیامد. بر این اساس، این عدم رقابت به معنای قرار گرفتن یک دموکراسی توده‌وار به جای یک دموکراسی مبتنی بر انتخابات آزاد و منصفانه تحلیل می‌شود. در پاسخ به این دموکراسی توده‌وار، نیروهای دموکراسی‌خواه معمولاً تلاش کرده‌اند با نمایاندن وجوه اقتدارگرایانه یا تمامیت‌خواهانه‌ی آن، دموکراسی لیبرال نمایندگی و تجمیعی را به عنوان بدیل مطرح کنند. چنان‌که از نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۷۰، نمودهای نه‌چندان نیرومندی در حمایت از این دموکراسی بدیل، در گرایش اصلاح‌طلبانه نمایان شد.

تمهیدات نظری

با ملاحظه‌ی چنین تجربیاتی و مقایسه‌ی آن با تجربیات جوامع دیگر، در یک بازنگری به وضعیت پس‌انقلابی درمی‌یابیم که به تدریج بحث آزادی در میان بسیاری از نیروهای سیاسی و روشنفکران در قالب دموکراسی‌خواهی گسترش یافت، تا آن‌که به مرور زمان، با گذشت دهه‌ها از دوران انقلاب، چنان‌که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ و ۱۳۹۲ نمایان شد، نیروهای زیادی در قالب پذیرش اصلاح‌طلبی خود را جزئی از فرایند دموکراسی‌خواهی در ایران تعریف کردند. معمولاً گفته می‌شود که دیکتاتوری نشان از تنفر، دشمنی، عدم رضایت، و عدم مدارا و در واقع نوعی جنگ دارد که بخش عمده‌ای از مردم را در یک طرف و بدون مشارکت و اقلیتی را در طرف دیگر قرار می‌دهد. بنابراین، دموکراسی در برابر دیکتاتوری، از آن‌جا که متکی بر خواست مردم از طریق قانون است و نه مبتنی بر اراده‌ی فردی یا خواست یک اقلیت، نمایانگر صلح و دوستی و مشارکت نسبی

مردم و فعالیت حرفه‌ای نمایندگان منتخب مردم است. اما این واقعیت نیز وجود دارد که دموکراسی و صلح هیچ‌یک در زمره‌ی مفاهیمی نیستند که تعریفی یکدست و ساده داشته باشند. به‌ویژه، باید توجه داشت که این دو مفهوم در فرهنگ‌های سیاسی متفاوت، در صحنه‌ی عمل معنایی متفاوت را بازنمایی می‌کنند و گاه به ضد خود تبدیل می‌شوند. بنابراین، نیاز است نگاهی اجمالی، همراه با بازاندیشی به مباحثی نظری در مورد هر سه مفهوم صلح، دموکراسی، و فرهنگ سیاسی داشته باشیم، تا در تبیین و ترسیم چشم‌انداز صلح و دموکراسی در ایران امروز به ما کمک کند.

صلح: سلبی و ایجابی

موضوع صلح از دیرباز با زندگی انسان درآمیخته است و همواره یادآور زیست جمعی مطلوبی است که به‌عنوان یک اصل بر زیست غیرصلح‌آمیز ارجحیت دارد. به نظر می‌آید که ذهن هم در ابتدا و هم در اصل حکم می‌کند که جنگی وجود نداشته باشد و همین نگاه را اگر تحلیل کنیم به این نظر می‌رسیم که عمدتاً مفهوم صلح با تاکید بر نبود (عدم) مفهوم متضاد خود، یعنی جنگ نشان داده می‌شود. به بیانی دیگر، این مفهوم از صلح که به صورت «نه جنگ» یا «نبود جنگ» تعریف می‌شود، مفهومی سلبی خوانده می‌شود. مبنای اصلی انسان‌شناختی صلح سلبی ترس از خشونت دیگری است (Cortright, 2008: 6-7). تا زمانی که چنین ترسی به طور واقعی در مناسبات میان انسان‌ها وجود داشته باشد می‌توانیم به جای صلح سلبی نام جنگ خاموش یا خفته را بر آن بگذاریم. چراکه دامنه‌ی آن از تبعیت محض و بندگی طرف ضعیف در برابر طرف قدرتمند، تا همزیستی نیروهایی که در اثر توازن قوا و در پی آن ترک مخاصمه، در فضایی حاکی از "نه جنگ" به سر می‌برند گسترده است. به دلیل

پس از پیروزی انقلاب، تصور همگان این بود که شاهد یک جامعه‌ی انقلابی خواهیم بود که در آن یک زیست جمعی در پر تو صلح جریان دارد.

فرهنگ سیاسی دیرین جامعه‌ی ایرانی که با عناصری چون کینه و دشمنی، عدم اعتماد، تعصب و دیگری‌ستیزی مشخص می‌شود از دیرباز در گفتار و رفتار ایرانیان رسوب کرده است. این فرهنگ سیاسی همواره مانع از استقرار و نهادینه شدن خواست آزادی بوده است.

در دوره‌ی اقتدارگرایی نظام شاهنشاهی پهلوی نه تنها رویه‌های دموکراتیک به صورت حداقلی و عمدتاً صوری بود، بلکه در میان روشنفکران در آن دوره، در برابر حجم ادبیات ضداستبدادی و ضدامرپالیستی اثری از مباحث راهگشا و عملی برای برپایی دموکراسی در ایران وجود نداشت.

وجود سایه‌ی جنگ بر سر صلح سلبی است که کانت بر این اعتقاد بود که «کشورها (دولت‌ها) نباید برای جنگ محتمل آینده ذخیره‌ی تسلیحاتی پنهان داشته باشند». از منظر مباحث اخلاقی می‌توان گفت که چنین صلحی با مبانی اخلاقیات فایده‌گرا یا نتیجه‌گرا انطباق دارد. چرا که نتیجه‌ی عدم درگیری آشکار و خشونت بالفعل و خونریزی است.

هنگامی که صحبت از صلح سلبی می‌شود، به طور طبیعی ذهن به مفهوم مقابل آن، یعنی صلح ایجابی توجه می‌کند. به ویژه از نیمه‌ی سده‌ی بیستم میلادی، به لحاظ محتوایی بر تمایز میان صلح سلبی و ایجابی تکیه شد و فضای نظریه‌پردازی برای صلح ایجابی به عنوان یک خیر اجتماعی همچنان گسترده شد. در تبیین علمی این تمایز به نظر می‌آید یوهان گالتونگ، جامعه‌شناس نروژی، نقش ویژه‌ای را ایفا کرده است (Galtung, 1969). بر اساس این دیدگاه که همچنان به عنوان یک بحث مبنایی معتبر به حساب می‌آید، صلح سلبی به معنای نبود جنگ و نبود اعمال خشونت نسبت فرد و جمع و در نهایت همزیستی مسالمت‌آمیز، در وضعی قراردادی است. از نظر گالتونگ پیامد و برون‌داد تلاش‌ها برای برقراری صلح سلبی جلوگیری از خشونت فیزیکی و خشونت (خشونت مستقیم) نسبت به اشخاص است. گالتونگ خشونت مستقیم و جنگ نظام‌مند را به استفاده‌ی فعال از اسلحه با تمایل مستقیم به کشتن، صدمه رساندن و خسارت وارد آوردن به دشمن مقابل معطوف می‌کند. گرچه در معارضات مسلحانه‌ی دوره‌های اخیر، خانه و زندگی‌های شهروندان در اغلب شهرها، مستقیماً تحت تأثیر جنگ قرار می‌گیرد.

گالتونگ آن‌گاه در مورد صلح ایجابی این‌گونه توضیح می‌دهد که چنین صلحی به معنای نبود اعمال خشونت غیرمستقیم نسبت به فرد و جمع، و هدف از تلاش‌های صلح‌آمیز، پایان دادن به خشونت ساختاری و فرهنگی (خشونت غیرمستقیم) است که هویت و نیک‌بودگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی افراد و گروه‌های انسانی را تهدید می‌کند. خشونت ساختاری معطوف است به صدمه و زیانی که بدون تمایل مستقیم برای آزاررساندن به دیگری وارد می‌شود و می‌توان آن را از طریق دیدن الگوهایی بررسی کرد که از ظرفیت زیستی تمام و تندرست می‌کاهد. خشونت ساختاری هنگامی نمایان می‌شود که الگوهای اجتماعی، ساختارهای سیاسی و نظام‌های اقتصادی دسترسی مردم را به نیازهای اساسی زندگی کاهش می‌دهد و از بین می‌برد. چنین وضعی ظرفیت انسان را برای شکوفایی انسانی به شدت تقلیل می‌دهد. صلح ایجابی و از روی رضایت که نظمی توأم با آرامش و عدالت را به ذهن می‌آورد، نمایانگر یک چشم‌انداز و به بیانی دیگر، یک کل است که اجزایی چون همبستگی، احترام متقابل و برآورده‌شدن نیازها و شکوفایی اصیل انسان‌ها را دربر دارد. بنابراین چنین صلحی حاوی مناسباتی است دال بر همیاری و آرامش و هماهنگی و همگرایی انسانی. چنین برداشتی از صلح اغلب به لحاظ اخلاقی با خیر مداری و فضایی چون تساهل، تواضع، بخشش، شفقت، عشق ... توجیه می‌شود. از آن‌جا که صلح ایجابی یک خیر با فضیلت‌هایی تعریف شده به حساب می‌آید می‌توان صلح‌خواهان ایجابی را در زمره‌ی معتقدان به اخلاق خیرپایه قرار داد.

دموکراسی: تجمیعی - رویه‌ای و گفت‌وگویی

یکی از تقسیم‌بندی‌های کلانی که از دهه‌ی آخر سده‌ی بیستم میلادی به بعد در ادبیات دموکراسی انجام گرفت تکیه بر تفکیک میان دو رویکرد به دموکراسی، یعنی دموکراسی تجمیعی - رویه‌ای در برابر دموکراسی مشارکتی - گفت‌وگویی است (Shapiro, 2003: 3). این دو رویکرد پیش‌فرض‌های کانونی متفاوتی دارند. از نظر انسان‌شناسی نگاهی هابزی بر دموکراسی تجمیعی حاکم است. انسان‌ها ذاتاً متجاوز

و در جنگ با یکدیگر تعریف می‌شوند که شکل مدنی و قانونمند و به بیانی دیگر، شکل بدون جنگ آن رقابت برای منافع فردی و گروهی است. در این رویکرد، امور از طریق نمایندگان افراد و گروه‌ها ساماندهی و هدایت می‌شود. به همین دلیل برخی آن را با اصطلاح سیاست سوم شخص مشخص می‌کنند. این مجموع، نوعی تصمیم‌گیری جمعی است که از طریق رقابت برای به‌دست‌آوردن رأی اکثریت است. این رأی اساس اعمال و اجرای قواعد و مقررات درست برای اداره‌ی حکومت به حساب می‌آید (Ibid.: 3).

اما در رویکرد گفت‌وگویی به دموکراسی انسان‌ها ذاتاً بد نیستند و می‌توان آمیزه‌ای از نگاه لاک و هابرماس را در آن دید. به همین دلیل انسان‌ها قادرند در مورد امر عمومی (خیر) گفت‌وگو کنند و از طریق مشارکت خود به سیاست اول شخص واقعیت بخشند. در این رویکرد دموکراسی براساس گفت‌وگو، نه تنها روشی برای حکومت که شیوه‌ای برای زیست جمعی است. دموکراسی گفت‌وگویی "شامل تصمیم‌گیری جمعی همراه با مشارکت همه‌ی کسان یا نمایندگان همه‌ی کسانی می‌شود که از آن تصمیم متأثر می‌شوند و این بخش دموکراتیک آن است. نیز همه توافق دارند که دربرگیرنده‌ی تصمیم‌گیری از طریق مباحثات و استدلال‌هایی است که به‌وسیله‌ی مشارکت‌کنندگانی ارائه می‌شود که به ارزش‌های عقلانیت و بی‌طرفی متعهدند و این بخش شورایی آن است." (Elster, 1998: 8)

فرهنگ سیاسی: بی‌اعتمادی-خصومت و اعتماد-رواداری

اگر بخواهیم رفتار و گفتار دیرپا و رایج در جامعه‌ی سیاسی ایران را به نحوی علمی مفهوم‌سازی کنیم اصطلاح فرهنگ سیاسی مفهوم توضیح‌دهنده‌ی مناسبی به نظر می‌آید. فرهنگ سیاسی اصطلاحی است برآمده از رویکرد رفتارگرایی در علم سیاست که در دهه‌ی ۶۰ و اوایل ۷۰ ابزار تحلیل و توضیح برای توسعه‌ی سیاسی جوامع بود. آلموند و وربا در اثر کلاسیک خود با عنوان فرهنگ مدنی، یک نظام سیاسی دموکراتیک را نشأت یافته از یک فرهنگ سیاسی مدنی یافتند. در نگاه آلموند "فرهنگ سیاسی مجموعه‌ای از منش‌ها، اعتقادات و احساسات در درون یک ملت نسبت به سیاست در زمانی مشخص است. این فرهنگ سیاسی از سوی تاریخ آن ملت و از طریق فرایندهای اجتماعی، اقتصادی و عمل سیاسی مداوم شکل می‌گیرد. الگوهای خصیله‌ی که در تجربه‌ی گذشته شکل گرفته است، تأثیر اجبارآور پراهمیتی بر رفتار سیاسی آینده دارد" (Almond and Powell, 1978: 25). لوشن پای، از دیگر پیشگامان بحث فرهنگ سیاسی در آن دوره، معتقد است در میان متغیرهایی که نظریه‌پردازان برای تقسیم‌بندی فرهنگ‌ها مورد استفاده قرار می‌دهند، دو ارزش فرهنگی برای یک دموکراسی با ثبات حیاتی به حساب می‌آید، یکی تساهل و دیگری اعتماد. تساهل، انسان‌های متفاوت را در وضعیت پذیرش یکدیگر و تعامل و مشارکت قرار می‌دهد. ارزش بنیادی دیگر اعتماد است. توانایی اعتماد به دیگران بنیان ساختن انجمن‌های مدنی و تقویت‌کننده‌ی حس تأثیرگذاری در مردم است. مردم باید براساس اعتماد بر این اعتقاد باشند که مشارکتشان اثربخش است. عدم اعتماد، به ویژه به رهبران باعث بیگانگی است و ازدیاد بیگانگی به معنای پایان مشارکت است (Pye, 1995: 967-8).

گرچه در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی اصطلاح فرهنگ سیاسی با افول رویکرد رفتارگرایی به تدریج از قلمرو نظریه‌پردازان و تحلیل‌ها کنار رفت، با مطرح‌شدن نظریاتی در خصوص دموکراسی بار دیگر به مفهوم فرهنگ سیاسی رجوع شد. آرنست لیجپهارت (Arend Lijphart) با طرح نظریه‌ی همیاری (consociationalism) به‌ویژه در مورد رفتار همیارانه و توافق‌برانگیز نخبگان در جوامعی که فرهنگ‌های سیاسی متفاوت و گاه متعارضی دارند، مفهوم فرهنگ سیاسی رازنده نگاه داشت (Lijphart, 1969).

نیز، رابرت پاتنام (Robert Putnam) با ایفا کردن سهمی در گسترش نظریه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی به عنصر اعتماد و وابستگی متقابل در فرهنگ سیاسی برای فعال شدن دموکراسی پرداخت (Putnam, 1993). در تلاشی دیگر برای نمایاندن همسازی و هماهنگی دموکراسی با فرهنگ سیاسی دربردارنده‌ی تساهل و اعتماد، راندل اینگلهارت با تکیه بر اهمیت مفهوم فرهنگ در جوامع پیشرفته مفهوم فرهنگ سیاسی را بازسازی کرد (نگاه کنید به Inglehart, 1997). بر این اساس در این نوشتار برای اشاره به رفتار و گفتار افراد و گروه‌ها در جامعه‌ی سیاسی از اصطلاح فرهنگ سیاسی استفاده می‌شود.

کدام دموکراسی، کدام صلح

اکنون اگر بخواهیم پرسش از نسبت دموکراسی را با صلح با دقت بیشتر و به گونه‌ای بازاندیشانه سامان دهی کنیم، در پی این پرسش که آیا دموکراسی با صلح سازگار و هماهنگ است، باید به گونه‌ای تحلیلی‌تر پرسید که کدام دموکراسی با کدام صلح هماهنگ است؟ از آن چه رفت نتیجه این شد که مفهوم صلح با تعریف «نه جنگ» که در آن انسان‌ها با ترس از این که دیگری با او نیست و هر آن می‌تواند بر او باشد، با رویکرد تجمیعی - رویه‌ای امکان سازگاری دارند. اما با رویکرد گفت‌وگویی، در تعارض هستند؛ چرا که در این رویکرد انسان‌ها با تصویری از همبستگی بنا دارند حرف یکدیگر گوش کنند تا به فهمی از یکدیگر برسند و آن‌گاه از طریق استدلال یکدیگر را قانع کنند. در رویکرد تجمیعی - رویه‌ای، تجمیع منافع فردی و گروهی، از طریق تلاش نمایندگان افراد و گروه‌ها برای پیشبرد این منافع با جلب اکثریت آرا رویه‌ی توافق‌شده‌ای است که حکایت از وضعیت "نه جنگ" دارد. در این رویه، قراردادن منافع یکی در ازای منافع دیگری هرچند بدون جنگ و خونریزی است، حاوی خشونت‌پنهان و خفته است. چرا که در این دموکراسی سازوکاری قطعی و کاملاً تعریف‌شده برای برآوردن خواسته‌های آنان که در اقلیت قرار می‌گیرند مورد توافق نیست. در بسیاری مواقع حتی اگر ۴۹ درصد در اقلیت قرار گیرند در دموکراسی تجمیعی موجه است که خواسته‌ی ۵۱ درصد تحقق یابد. به لحاظ انسانی، در این رقابت مبتنی بر فردگرایی (لیبرالیسم)، برای دستیابی به منافع، عداوتی پنهان و تا اندازه‌ای ناخودآگاه نهفته است. از این رو است که می‌توان رویکرد تجمیعی به دموکراسی را با صلح، به مفهوم "نه جنگ" متناظر دید.

دموکراسی گفت‌وگویی با شاخصه‌هایی چون فهم یکدیگر و تعامل و به‌وجود آمدن اعتماد متقابل در جهت همبستگی از طریق گفت‌وگو شناخته می‌شود. در این رویکرد نهاد سپهر عمومی حیاتی به حساب می‌آید. این نهاد، گفت‌وگویی را ممکن می‌کند که در نهایت می‌شود به یک فکر عمومی، حاوی مواضع متنوع طرف‌های گفت‌وگو بیانجامد. البته به دلیل کثرت افراد و گروه‌هایی که در یک جامعه زندگی می‌کنند، در حال حاضر و با توجه به شرایط موجود، در نهایت از سازوکار رأی‌گیری هم پس از به‌انجام رسیدن گفت‌وگو استفاده می‌شود.

صلح و دموکراسی در ایران معاصر دو چشم‌انداز از دموکراسی

در ایران معاصر از دوره‌ی مشروطه تا به حال همواره پس از دوره‌های استبداد و خشونت در نهایت چشم‌انداز یک دموکراسی تجمیعی - رویه‌ای در تصور جامعه‌ی سیاسی و روشنفکری آمده است. درحالی‌که اگر دو چشم‌انداز دموکراسی تجمیعی و دموکراسی گفت‌وگویی را که می‌شود دو روی سکه‌ی آزادی

برای یک جامعه باشند، مبنا قرار دهیم، می‌توان در جریان جنبش دموکراسی‌خواه مشروطه، هر دو را به نحوی در فرایند شکل‌گیری اندیشه‌ی مشروطه و قوانین و نهاد مجلس شورای ملی و ساختار نوین دولت ببینیم. به طور مشخص چشم‌انداز گفت‌وگو در سپهر عمومی ایجادکننده و قوام‌بخش جامعه‌ی مدنی بود و چشم‌انداز حکومت مشروطه با درون‌مایه‌ی دموکراسی نمایندگی - تجمیعی ساختار نوین دولت و احزاب سیاسی را شکل می‌بخشید.

در یک ساحت، در سال‌های پیش از انقلاب مشروطه مجامع و محافل و مجالس مختلف در شهرهایی چون تهران و تبریز و اصفهان و کرمان به صورت انجمن‌هایی ملی برپا شد و همراه با آن در مرکزی چون نجف با فعال‌شدن مراجع تقلید و طلاب جوان مباحثی پیرامون ترقی و پیشرفت جامعه و برپایی آزادی و عدالت و قانون درگرفت (ملکزاده، ۱۳۸۳: ۲۰۲ تا ۲۰۶). در همین مسیر نشریاتی چون عروقه‌الوئقی، قانون، حبل‌المتین و پرورش که در خارج از ایران منتشر می‌شد این مباحث و گفت‌وگوها را عمومی‌تر می‌کرد (همان، ۱۳۸۳: ۱۹۴ تا ۱۹۷). متأثر از این تلاش‌ها و همراه با آن، بحث و گفت‌وگو پیرامون آزادی و عدالت و قانون میان افراد و گروه‌ها، به صورت گفتار و نوشتار در محیطی مستقل از سلطه‌ی دولت و سوداگری بازار، رها از نیروی هدایت‌کننده‌ی قدرت و پول درگرفت که توانست بنیاد و زیربنای مشروطه را بسازد.

در ساحتی دیگر، مشروطه‌خواهی که مبتنی بر خواست آزادی بود، طبق سرمشق زمانه، رو به سوی دموکراسی نمایندگی و مدل دموکراسی تجمیعی - رویه‌ای آورد. این مدل از طریق تشکیل گروه‌ها و احزاب سیاسی برای پیشبرد منافع متضاد در جامعه، براساس نمایندگی و رأی اکثریت سامان می‌یافت. مشروطه‌خواهان تحت رهبری روشنفکران و رهبران مذهبی نواندیش و

مسئله‌ی چشم‌اندازهای دموکراسی در

انقلاب ایران، با درآمیختن انقلاب و فرهنگ سیاسی دیرین، دستخوش مشکلی مضاعف شد. در جریان خشونت (گفتمان) انقلابی و ندیدن و نشنیدن دیگری، نه تنها امکان گشودگی سپهر عمومی، که امکان سامان گرفتن دموکراسی صوری رخت از میان بست.

شکاف‌های کنونی جامعه‌ی ایران، از جمله

شکاف‌های دولت - ملت، طبقاتی، قومی، سیاسی، فرهنگی و جنسیتی، حاکی از وضعیت به‌سامانی برای استقرار صلح نیست. اگر هم دموکراسی تجمیعی - نمایندگی با رویه‌های معمول خود، با تکیه بر رأی اقلیت و اکثریت بدون گفت‌وگو و هم‌فهمی به کار خود ادامه دهد، بی‌شک تنها حامل وضعیت «نه جنگ» یا «صلح اجباری» یا «صلح مسلح» است.

ضداستبداد، به دنبال قانون، عدالت و ترقی بودند. آن‌ها در مقابله با دیکتاتوری در کنار یکدیگر، با درایت و فداکاری‌های زیاد افق مشروطه را گشودند. اما دیری نپایید که در فرهنگ سیاسی دیرین غلتیدند.

فرهنگ سیاسی دیرین جامعه‌ی ایرانی که با عناصری چون کینه و دشمنی، عدم اعتماد، تعصب و دیگری‌ستیزی، مشخص می‌شود از دیرباز در گفتار و رفتار ایرانیان ماندگار شده و رسوب کرده است. این فرهنگ با نهادهای اجتماعی ریشه‌دار و نیرومندی درآمیخته است که در طی زمان کینه و بی‌اعتمادی و تعصب را بازتولید می‌کند. در دوره‌ی مشروطه نیز پس از موفقیت در تغییر نظام استبدادی به نظام مشروطه، افراد و گروه‌های مشروطه‌خواه که در این تغییر نقش داشتند در ورطه‌ی این فرهنگ سیاسی افتادند و تا اندازه‌ی زیادی زمینه را برای شکست مشروطه در آینده فراهم آوردند. تردیدی نیست که از آن دوره، خواست آزادی برای استقرار یک دموکراسی هرچند شکننده همواره با تقابل نیروهای ضد دموکراسی روبرو بود، اما این نیروها همه در بیرون از قلمرو دموکراسی خواهان نبودند. به بیانی دیگر، تنها مستبدان و حامیان نظام پادشاهی در ویرانی دموکراسی در ایران نقش نداشتند، بلکه سخت‌جان‌ترین دشمن دموکراسی، فرهنگ سیاسی دیرین بود که همچنان در گفتار و کردار مشروطه‌خواهان و در ساختار دموکراسی نمایندگی، در صورت‌هایی پنهان بازتولید می‌شد. اگر مشروطه‌خواهان برای اولین بار در تاریخ ایران، یک قانون اساسی مکتوب و قائم به عقلانیت جمعی را با در نظر داشتن حقوق ملت ثبت کردند و برای آیندگان به ارث گذاشتند، اما همان رهبران مشروطه دچار درگیری‌های خونینی میان خود شدند که در رویارویی دو حزب دموکرات و اعتدالی نمایان شد. چرا که در دموکراسی پس از مشروطه در فضای فرهنگ سیاسی دیرین و معمول ایران، همچنان تصور این بود که هر نیرویی که قدرت را به دست آورد از این حق نیز برخوردار است که نیروهای رقیب را از میدان به‌در کند. به‌طور طبیعی، با توجه به این فرهنگ سیاسی، آن‌گاه که دو نیروی دموکرات و اعتدالی دارای قدرت شدند باید رویارویی میان دو طرف صورت می‌گرفت. بنا به روایتی "سید عبدالله بهبهانی، از سران انقلاب مشروطه توسط افراد منتسب به حزب دموکرات کشته شد" (ملک‌زاده، ۱۳۸۳؛ ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۷). در مقابل، "اعتدالیون و طرفداران بهبهانی به انتقام خون آن مرحوم برآن شدند که چند نفر از رؤسای منتفذ دموکرات‌ها، از آن جمله تقی‌زاده، میرزا علی‌محمد خان، حیدر عموآوغلی و حسین‌قلی خان نواب را از میان بردارند". (همان: ۱۳۳۷). در چنین زمینه‌ای، این دو حزب مشروطه‌خواه "تا طلوع جنگ جهانی اول زمام مملکت را در دست داشتند" (همان: ۱۳۳۹) و به صورت متناوب حکومت می‌کردند. این وقایع نشان از آن دارد که در میان خود دموکراسی‌خواهان، صلح واقعی برقرار نبود؛ چه رسد به صلح میان دولت غیردموکراتیک و نیروهای دگراندیش.

با وجود این حوادث، از دوره‌ی مشروطه، افراد و گروه‌های متفاوت در گستره‌ای محدود و مشترک (از نظر سیاسی و استراتژیک) توانسته بودند تا اندازه‌ای، در انجمن‌های مخفی و نشریات و مساجد و قرائتخانه‌ها و... گفت‌وگوی انتقادی مستدل را دست‌کم با در نظر داشتن خیری که تعریف کرده بودند، پایه‌ریزی کنند. نیز، از آن دوره تا زمان انقلاب، همچنان نهاد سپهر عمومی فعال بود، گرچه این فعالیت بسیار محدود بود. گسترده‌ترین نمودهای سپهر عمومی در این زمان نشریه (نشریات مستقل)، دانشگاه و مسجد بودند و همراه با آن‌ها، محافل کوچک‌تر روشنفکری - سیاسی و فرهنگی نیز فعال بودند. چنین مجموعه‌ای که سپهر عمومی ایران به حساب می‌آمد، می‌توانست مبنایی برای رشد عقلانیت انتقادی، همبستگی و دموکراسی باشد.

به‌علاوه، پس از مشروطه، به فاصله‌ی کمی اقتدارگرایی به صورت سدی بزرگ، نه تنها در برابر ادامه‌ی سویه‌ی گفت‌وگویی بلکه در برابر سویه‌ی نمایندگی - تجمعی - رویه‌ای دموکراسی نمایان شد.

گرچه حرکت در هر دو سویه با دشواری زیادی همراه بود، در تمامی سال‌های دیکتاتوری پس از مشروطه، در چشم‌انداز روشنفکران سپهر عمومی و وفاق از طریق گفت‌وگو چندان جدی گرفته نشد و تنها چشم‌انداز نمایندگی به تصور می‌آمد.

استمرار و نهادینه شدن بحث و گفت‌وگوها در مجامع و نشریات می‌توانست مبنایی مناسب برای نهادینه شدن سپهر عمومی و گسترش و تحکیم جامعه‌ی مدنی باشد، اما تأثیر ساختارهای دیرین رفتاری و گفتاری که سازه‌ی فرهنگ سیاسی دیرپایی بود متشکل از عناصری چون "تعصب، منازعه و بی‌اعتمادی"، از ادامه‌ی نهادینه شدن گفت‌وگو و شکل‌گیری جامعه‌ی مدنی جلوگیری کرد. در دوره‌ی رضاشاه فشار دولت در کنار فرهنگ سیاسی دیرین و فراگیر نیز، نهادینه شدن سپهر عمومی با دشواری‌هایی بسیار جدی‌تر روبرو کرد. اما باید توجه داشت که ضعیف بودن نهاد سپهر عمومی ریشه‌ای‌تر از ممانعت دولت است. گرایش‌های رفتاری دیرپا در فرهنگ سیاسی جامعه وجود داشت که به صورت یک ساختار، خشونت را در درون جامعه و دولت بازتولید می‌کرد و امتناع گفت‌وگو را باعث می‌شد.

انقلاب و دموکراسی در سایه‌ی فرهنگ سیاسی دیرین

مسئله‌ی چشم‌اندازهای دموکراسی در انقلاب ایران، با درآمیختن انقلاب و فرهنگ سیاسی دیرین، دستخوش مشکلی مضاعف شد. در جریان خشونت (گفتمان) انقلابی و ندیدن و نشنیدن دیگری، نه تنها امکان گشودگی سپهر عمومی، که امکان سامان گرفتن دموکراسی صوری که از رقابت آزاد و منصفانه و پاسخگویی حکایت داشت، رخت از میان بست و موافقان و مخالفان در درون گفتمان انقلابی وارد مرحله‌ی قهر و سخت‌گویی و رویارویی (در برخی مواقع فیزیکی) نسبت به یکدیگر شدند. رشد خشونت و دیگرستیزی انقلابی که متوجه شاه و امریکا بود، دیری نگذشت که پس از پیروزی انقلاب در درون و میان انقلابیون جریان یافت. در فرایند انقلاب، همه‌ی انقلابیون و طرفداران انقلاب معتقد بودند که مخالفان با انقلاب یا وابسته به رژیم پیشین و یا وابسته به خارج (امپریالیسم) هستند و از این‌رو دشمن به حساب می‌آیند. به طور طبیعی حکومتی هم که به نام انقلاب زمام امور را به دست گرفت در پرتو همان گفتمان انقلابی مخالفان خود را، هرچند در پیروزی انقلاب نقش داشتند، دشمنی تعریف کرد که باید از میان برداشته شود. شرایط انقلابی معمولاً زمینه‌ساز دولت‌هایی با ماهیتی پوپولیستی یا توده‌گرا است. این نوع دولت به دلیل ارتباط بی‌واسطه‌ای که میان رهبران در جلو و عامه‌ی مردم در پشت سر برقرار می‌شود، ظاهری دموکراتیک به خود می‌گیرد، اما به دلیل همین ارتباط، حکومت برای برخورد با مخالفان دستی باز پیدا می‌کند. به نظر می‌آید این وضعی بود که از ابتدای دهه‌ی ۶۰ حکومت دچار آن شد. از طرفی هم در آن زمان گروه‌هایی سیاسی از مخالفان حکومت که آن را مخالف آرمان‌های انقلاب می‌دانستند تا آن‌جا که شرایط اجازه می‌داد، گاه مبارزه‌ای هم چون مبارزه با رژیم گذشته را در سر می‌پروراندند. بدین‌سان، با از میان رفتن گفت‌وگو و رواداری و همبستگی، سپهر عمومی و دموکراسی، هر دو از نفس افتادند.

همراه با بازگشایش دانشگاه‌ها، رفته رفته در اوایل دهه‌ی شصت افراد و گروه‌هایی تصمیم گرفتند با برپایی مجامع و آن‌گاه نشریاتی مستقل، آن‌چه را می‌شود بر آن نام سپهر عمومی گذاشت بازسازی کنند و در آن، مستقل از دولت به گفت‌وگوی نقادانه در مورد امر عمومی بپردازند. از طرفی، جنگ و استمرار آن که با عاشورا و نهضت حسینی و فلسفه‌ی شهادت درآمیخت و رویارویی‌های خونین را در گفتمان یا بمیران یا بمیر تقویت کرد، اندیشه‌ی دموکراسی در درون و صلح را در داخل و خارج منتفی کرد. جنگ با دشمن خارجی و درگیری با برخی نیروهای داخلی به نوعی استمرار جنبه‌هایی از دیگرستیزی و شهادت‌طلبی

و خشونت‌محوری گفتمان انقلابی بود. در این شرایط اضطراری جایی برای گفت‌وگوی نقادانه در سپهر عمومی باز نمی‌شد. به همین دلیل کسانی که در آن زمان، در سپهر عمومی صحبت از صلح پس از فتح خرمشهر می‌کردند، نامطلوب تعریف می‌شدند.

از اواخر دهه‌ی ۱۳۶۰ بار دیگر آزادی، این بار در قالب دموکراسی‌خواهی، به تدریج وارد دستور کار نیروهای سیاسی و روشنفکری شد. گفتمان دموکراسی در این دوره در سپهرهای عمومی کوچک و در محافل روشنفکری و دانشگاهی و در میان نیروهای سیاسی دموکراسی‌خواه بیرون از حکومت، به آرامی گسترش یافت (جمعیت آزادی). اما این گسترش در اغلب مواقع همراه با برخوردهای خشونت‌بار با نیروهای دموکراسی‌خواه بود (دستگیری‌ها). همراه با آن تلاش‌ها، در میانه‌ی دهه‌ی هفتاد جناح‌هایی از نیروهای سیاسی درون حکومت، پروژه‌ی اصلاحات را با تکیه بر توسعه‌ی سیاسی که هسته‌ی مرکزی آن دموکراسی است، آغاز کردند. در این وضعیت، نیروهای سیاسی دموکراسی‌خواه بیرون از حکومت، کمابیش از مرزبندی خود با گروه‌های اصلاح‌طلب درون نظام کاستند و خود را در آن پروژه تعریف کردند. این وضع، در حال حاضر، با افت و خیزهایی همچنان رو به گسترش است و به مرور نیروهای بیشتری از درون و از بیرون از نظام فرایند دموکراسی‌خواهی را، چه از روی اعتقاد و چه از روی مصلحت، در دستور کار خود قرار می‌دهند.

در این جاست که اگر فرایند اصلاحات و دموکراسی‌خواهی به خوبی هم پیش رود و سامان گیرد، در موضعی قرار خواهیم گرفت که دچار مشکلات دموکراسی‌تجمیعی - رویه‌ای خواهیم شد. یعنی رسیدن به تصمیم جمعی از طریق صندوق رأی براساس تفوق اکثریت آرا. البته در چنین وضعی، در مقایسه با یک وضعیت غیردموکراتیک خواست بخش‌های وسیع‌تری از جامعه برآورده می‌شود، اما همچنان بسیاری در حاشیه و مطرود می‌مانند. درواقع، مشکلی که در آینده‌ی صلح‌آمیز بودن جامعه پیش می‌آید از آن جا ناشی می‌شود که در پروژه‌ی دموکراسی‌خواهی به دموکراسی‌تجمیعی - رویه‌ای به عنوان چشم‌انداز دموکراسی مطلوب نگاه شود و نه به عنوان مسیری برای گذار. در این صورت، چشم‌انداز صلح به سوی مفهوم صلح سلبی می‌گراید.

صلح در چشم‌انداز دموکراسی در ایران

با نگاهی دوباره به پرسش‌هایی که در اول نوشتار آمد، می‌توان روایت کرد که در دوره‌ی انقلاب، جامعه‌ی سیاسی چشم‌اندازی از انقلاب داشت که در آن صلح هم به چشم می‌خورد، اما به دلیل حضور فرهنگ سیاسی دیرین و نیز به دلیل ماهیت انقلاب چنین نشد. اکنون هم چشم‌اندازی از دموکراسی در ذهن می‌آید که اغلب به عنوان هدف غایی مطرح است، اما بنابر آن چه گفته شد، این چشم‌انداز با صلح ایجابی تناسب ندارد. بحث در این نیست که دموکراسی‌خواهان باید از پروژه‌ی اصلاحات دموکراتیک به عنوان فرایندی از گذار چشم‌پوشی کنند و پروژه‌ی دموکراسی‌گفت‌وگویی را جایگزین آن کنند. چرا که شاهد بودیم که تنها با گذشت بیش از دو دهه از انقلاب تصور عمومی جامعه‌ی سیاسی به سمت دموکراسی از طریق طرح توسعه‌ی سیاسی شکل گرفت. گرچه، به دلیل عدم توجه جدی روشنفکران و رهبران سیاسی هم به سپهر عمومی و هم به دموکراسی به معنای عام و نیز به دلایلی چون دوگانگی ساختاری در درون دولت و ضعیف و متزلزل بودن نهادهای دموکراتیک در ساختار دولت و ضربه‌پذیر بودن جامعه‌ی مدنی در دوره‌ی جدید اصلاحات، دموکراسی حتی در وضعیت اولیه و نیم‌بند خود پیش‌رفت؛ چه رسد به این که انگاره‌هایی چون سپهر عمومی با واقعیت درآمیزد و معانی پیشرفته‌تر دموکراسی، مثل

دموکراسی مشارکتی و دموکراسی گفت‌وگویی در کانون بحث قرار گیرد و به عنوان راهنمایی برای رسیدن به هدف یک زیست دموکراتیک جمعی مطرح شود. باید توجه داشته باشیم که همه‌ی امکاناتی که دموکراسی برای افراد ایجاد می‌کند در سایه‌ی تکیه‌ی مطلق به رأی اقلیت و اکثریت مخدوش می‌شود و همواره اقلیتی در دموکراسی وجود دارد که از آن چه اکثریت رأی دهندگان از آن برخوردارند، محروم است. مبتنی بر این رویه نمایندگان به هر طریقی شده باید رأی اکثریت را به دست آورند، چون قانون و قواعد بر اساس نفع اکثریت تدوین و رویه‌ها بر همین اساس طراحی شده است.

در یک جامعه‌ی دموکراتیک واقعاً موجود، لزوماً جنگ علنی وجود ندارد، اما به دلیل رقابت‌هایی که عمدتاً با سرمایه‌های کلان و تبلیغات وسیع برای منافع خاص فردی و گروهی انجام می‌گیرد، همواره منازعه، فشار و عدم اعتماد میان رقبا برقرار است و در جامعه‌ی ایران این همان چیزی است که با فرهنگ سیاسی دیرین ما سازگار است. حکومت و افراد و گروه‌ها و احزاب سیاسی و روشنفکران جامعه‌نگر که در مجموع جامعه‌ی سیاسی ایران معاصر را تشکیل می‌دهند، عموماً روابطی فاقد اعتماد و رواداری و همبستگی و مملو از تخاصم (کینه و دشمنی) و تعصب را شکل می‌دهند. این روابط در زمان‌هایی که بین افراد و گروه‌ها جنگ و خونریزی درنگرفته است با صلح به معنای "نه جنگ" پیوند می‌خورد و دموکراسی تجمیعی که در ذات خود حذف خواست‌های دیگری را دارد، با چنین روابطی تناسب دارد.

حال اگر به شکاف‌های کنونی جامعه‌ی ایران، از جمله شکاف‌های دولت - ملت، طبقاتی، قومی، سیاسی، فرهنگی و جنسیتی توجه کنیم، وضعیت به‌سامانی را به لحاظ وجود صلح در جامعه نمی‌توان پیش‌بینی کرد. بی‌شک در لایه‌های پیدا

اگر بپذیریم که فرهنگ سیاسی دیرین ما یک مانع عمده بر سر راه کاسته‌شدن از شکاف‌های جامعه است، آن چه می‌تواند بر آن مؤثر افتد و آن را تغییر دهد و در عین حال از خشونت پنهان دموکراسی تجمیعی - نمایندگی فاصله گیرد، رویه‌ی گفت‌وگو در سپهر عمومی و زمینه‌سازی برای طرح دموکراسی گفت‌وگویی است.

حتی در دوره‌ی گذار به دموکراسی، اگر وضعیت موقت دموکراسی تجمیعی - نمایندگی خود مانعی برای حل معضل شکاف‌های درون جامعه باشد، گسترش سپهر عمومی و فرهنگ گفت‌وگو می‌تواند از شدت شکاف‌ها بکاهد و زمینه را برای برپایی گفت‌وگوهای ملی فراهم آورد.

و ناپیدای جامعه این شکاف‌های کلان همواره آستان رویارویی افراد و گروه‌ها و بخش‌های متفاوت جامعه با منافع متفاوت است. اگر هم دموکراسی تجمیعی با رویه‌های معمول خود، با تکیه بر رأی اقلیت و اکثریت بدون گفت‌وگو و هم‌فهمی به کار خود ادامه دهد، بی‌شک تنها حامل وضعیت "نه جنگ" یا "صلح اجباری" یا "صلح مسلح" است: وضعیتی که در آن نیروهای دولت و مردم، فرودستان و فرادستان، این قوم و آن قوم، این فرهنگ و آن فرهنگ و زن و مرد در برابر هم صف‌آرایی می‌کنند. بنابراین، آن‌چه اهمیت کلیدی دارد آن است که جامعه‌ی ایران در فرایند دموکراسی تجمیعی - رویه‌ای و در مسیر گذار زمین‌گیر نشود و چشم‌انداز دموکراسی گفت‌وگویی را در ذهن خود بپروراند تا از مرحله‌ی "نه جنگ" گذر کند و مسیری به سوی صلحی ایجابی را بگشاید.

گرایش مسلط در جامعه‌ی روشنفکری و سیاسی ایران آن است که چشم‌انداز دموکراسی تجمیعی - رویه‌ای را نه به عنوان یک دوره‌ی گذار و به عنوان سامانی موقت، بلکه به صورت هدفی ثابت در نظر می‌آورد. به ویژه، مباحث اخیر در زمینه‌ی دموکراسی خواهی نیز بر تثبیت هدفی با مختصات دموکراسی تجمیعی و رویه‌ای کمک کرده است. در این مباحث گذار از مبدأ استبداد، چه در شکل سلطانیسم یا اقتدارگرایی یا تمامیت‌خواهی به مقصد دموکراسی تنها بر مبانی لیبرالی و تجمیع منافع، از طریق رأی اقلیت - اکثریت تعریف شده است. بنابراین، هرگاه که مسأله‌ی دموکراسی مطرح شده است، جامعه‌ی سیاسی و روشنفکری به همراه ساختن اکثریت با خود، از طریق صندوق برای تسخیر دولت گرایش یافته، اما برای پیشبرد دموکراسی مسیر اصلی و راهبردی خود را از طریق نهاد سپهر عمومی تعیین نکرده است. در این مورد عموماً این مدعا طرح می‌شود که برای تحقق دموکراسی گفت‌وگویی از طریق نهاد سپهر عمومی، در حال حاضر زمینه‌ی مناسب فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، و به طور کلی، امکانی روشن و قابل تحقق در ایران وجود ندارد. برای پاسخ به این باید قدری به گذشته و میراث به‌جای‌مانده توجه کرد.

پیش از این یادآوری شد که در دوران مشروطه تأسیس و گسترش سپهر عمومی ممکن شد و گفت‌وگویی در سطح خرد و کلان میان اهل سیاست و روشنفکران و بخش‌هایی از جامعه در گرفت و میراثی راهگشا از خود به جای گذاشت. از آن زمان تاکنون، گفت‌وگو در سپهر عمومی مسیر باریکی را طی کرد و فعالان در این مسیر به رغم فعالیت غیرخوشونت‌آمیزی که داشتند، در معرض خشونت‌های خونینی قرار گرفتند. این مسیر همچنان وجود دارد و در برهه‌هایی از تاریخ تا اندازه‌ای درخشیده است، اما از سوی جامعه‌ی سیاسی چندان مورد توجه قرار نگرفته است. آن‌چه اهمیت دارد آن است که این مسیر به دلیل قواعد و نهادهایی که در مورد پرداختن به امر عمومی از طریق گفت‌وگو دارد، نمی‌تواند از صلح و روابط صلح‌آمیز فاصله گیرد و اگر این فاصله پیش آید دیگر از سپهری برای گفت‌وگو اثری نخواهد بود. بنابراین هر اندازه جامعه‌ی سیاسی بیشتر به این مسیر توجه کند و آن را فراخ‌تر و گشوده‌تر کند، امکان به‌وجود آمدن صلحی پایدار در آینده‌ی جامعه‌ی پرتنوع و متکثر ایرانی بیشتر می‌شود. اگر فرهنگ سیاسی از طریق گفت‌وگو و دموکراسی گفت‌وگویی با صلحی واقعی و پایدار هماهنگ و همساز نشود، همچنان امکان بروز خشونت و حتی بازگشت فرایندهای هرچند نیم‌بند دموکراتیک به دیکتاتوری وجود دارد. اگر بپذیریم که فرهنگ سیاسی دیرین ما یک مانع عمده بر سر راه کاسته‌شدن از شکاف‌های جامعه است، آن‌چه می‌تواند بر آن مؤثر افتد و آن را تغییر دهد و در عین حال از خشونت پنهان دموکراسی تجمیعی - رویه‌ای فاصله گیرد، گفت‌وگو در سپهر عمومی است. حتی در دوره‌ی گذار به دموکراسی، اگر وضعیت موقت دموکراسی تجمیعی - رویه‌ای خود مانعی برای حل معضل شکاف‌ها شود، وجود سپهر عمومی می‌تواند از شدت شکاف‌ها بکاهد و زمینه را برای برپایی گفت‌وگوهای ملی فراهم آورد.

میراث فعالیت‌هایی که برای گفت‌وگو در مورد امر عمومی (سیاسی به معنای عام) از طریق نهادهایی چون نشریات مستقل و دانشگاه و محافل مجامع مختلف به‌جای‌مانده است باید از طریق کنش مراجع فکری جامعه در سپهر عمومی به خودآگاه جمعی وارد شود، تا به تدریج گفت‌وگو جایگاهی مستحکم در نگاه جامعه‌ی سیاسی به سیاست پیدا کند. گفت‌وگو و هم‌فهمی، آفریننده‌ی اعتماد و دوستی است، چرا که انسان‌ها در مسیر گفت‌وگوی اصیل نه فقط خود را می‌فهمند و به خود فکر می‌کنند، بلکه دیگری را هم می‌فهمند و به آزادی و توسعه و عدالت برای دیگری هم می‌اندیشند.

منبع

بازرگان، مهدی. «جمهوری دموکراتیک اسلامی، آری یا نه؟» کیهان، شماره‌ی ۱۰۶۴۱، ۳۰ بهمن ۱۳۵۷
رحیمی، مصطفی. «چرا با جمهوری اسلامی مخالفم؟» آیندگان، شماره ۱۰، ۲۵ دیماه ۱۳۵۷
ملک‌زاده، مهدی. تاریخ انقلاب مشروطه ایران، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول ۱۳۸۳

- Almond & Powell (1978), *Comparative Politics: A Developmental Approach*. Boston: Little Brown
- Cortright, David (2008), *A History of Movements and Ideas*. New York: Cambridge University Press.
- Elster, Jon, (ed.) (1998) *Deliberative Democracy*. Cambridge: Cambridge University Press
- Galtung, Johan, "Violence, Peace, and Peace Research" in *Journal of Peace Research* September 1969 pp: 167-191
- Inglehart, Ronal, (1997) *Modernization and Postmodernization: Cultural, Economic and Political Change in 43 Societies*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Kant, Immanuel", *Toward a Perpetual Peace* "in *Kant: Practical Philosophy* (1996), ed. and trans. by Mary J. Gregor, Cambridge: Cambridge University Press
- Lijphart, Arend (Jan 1969), "Consociational Democracy" in *World Politics*, Vol. 21, No. 2, 207-225
- Putnam, Robert D (1993) *„Making democracy work :Civic traditions in modern Italy*. Princeton: Princeton University Press.
- Pye, Lucian, (1995) "Political Culture", in *The Encyclopedia of Democracy*, ed. S. Lipset. London: Routledge, pp. 965-9
- Shapiro, Ian (2003), *The State of Democratic Theory*. Princeton and Oxford: Princeton University Press